

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصل اول کتاب الصوم در عروة به این صورت آغاز می شود: «
 يجب في الصوم التقصد إليه مع القربة والإخلاص كسائر
 العبادات» در صوم اول چیزی که لازم است نیت می باشد، در تمام
 عبادات نیت لازم است و اگر فعل بدون نیت واقع شود عبادت نمی
 باشد مثلاً سفر حج باید با نیت انجام شود چون سفر زیاد داریم و یا
 مثلاً افعال نماز باید با نیت انجام شود تا عبادت بحساب بیاید و تنها
 خم و راست شدن بدون نیت، نماز بحساب نمی آید خلاصه نیت هر
 فعلی ماهیت آن را مشخص می کند منتهی عبادات ما دو نوع می
 باشند، یک نوع متمحض در فعل است مثل نماز که اقوال و افعال
 خاصی است و یا مثل حج که دارای افعال خاصی می باشد، و نوع
 دیگر از عبادات آنهایی هستند که امساک و کف و ترک در آنها
 مطلوب می باشد، فرق صوم با عبادت های دیگر در همین است که
 در عبادت های دیگر از مکلف افعالی صادر می شود که آن فعل آن
 عبادت را مجسم می کند اما در صوم مقصود تروک است یعنی یک
 امر عدمی مقصود می باشد، پس یک وقت مکلف امر وجودی را
 انجام می دهد مثل نماز و یک وقت مکلف امر عدمی را انجام می
 دهد مثل صوم یا تروک حج یا تروک اعتکاف، در آنجایی که امر
 وجودی و افعال مقصود است مطلب روشن است یعنی آن فعل را به
 قصد آن عبادت انجام می دهد مثلاً اگر فعل مرکب است هر جزء از
 اجزای آن مرکب را به قصد آن مرکب انجام می دهد و اگر بسیط
 است که یک چیزی می باشد مثلاً رکوع را به قصد رکوع نماز انجام می
 دهد و سجده را هم به همین صورت و هکذا، بنابراین هر فعلی از
 افعال آن عبادت توأم و مقارن با نیت است اگر چنین نباشد آن
 عبادت محقق نشده است. در مانحن فیه که مقصود ترک و امساک
 می باشد آیا لازم است که هر جزئی از اجزاء مقارن با نیت باشد یا
 نه؟ چون گاهی انسان غفلت دارد یا مثلاً خوابش می برد در عین

حالی که تارک هم می باشد، پس باید در صوم که یک امر عدمی
 است بگوئیم که صوم با عبادات دیگر فرق دارد یعنی باید بگوئیم که
 درمثل صوم باید ترک با نیت انجام بشود اما لازم نیست که نیت
 مقارن باشد مثلاً اگر در شب نیت کرد که فردا را روزه بگیرد ولی
 سحر بیدار نشد و تا فردا غروب خوابید روزه اش درست است همان
 اول شب که نیت کرده کافیت و دیگر لازم نیست که نیت مقارن با
 ترک باشد، پس ترکی که از روی نیت انجام بگیرد کافیت و لازم
 نیست که مقارن با نیت باشد، چون می بینیم که شارع مقدس در
 حالی که انسان غفلت از صوم داشته و یا خواب باشد هم حکم به
 صحت صوم انسان غافل و نائم کرده، پس در اینجا باید بگوئیم که
 «لو التفت لترك» و یا بگوئیم «لو قدر لترك» چون گاهی اصلاً
 انسان قدرت ندارد مثلاً نه مأكولی و نه مشروبی در دسترسش نیست،
 پس باید بگوئیم اگر قدرتی پیدا کرد و التفتاتی هم پیدا کرد همین
 کافی است. بنابراین تفاوت بین صوم و غیره این است که در غیر
 صم در افعال باید هر جزئی از اجزاء و هر قولی از اقوال مقارن با
 نیت باشد و الا صحیح نمی باشد اما در صوم لازم نیست که آن
 شخص در جمیع آنات که از سحر شروع می شود و در غروب تمام
 می شود مقارناً للنیة ترک کند بلکه «لو التفت لترك و لو قدر
 لترك» یعنی باید مفطرات را ترک کند ولو شأناً و ولو بنحو قضیه
 شرطیه، در تروک حج هم همین طور است چون گاهی غفلت دارد
 و یا گاهی متمکن نیست اما: «لو إلتفت لترك» که همین مقدار
 کافی است و در اعتکاف هم به همین صورت می باشد یعنی «لو
 إلتفت لترك» و هذا هو الفرق بين الأمور الوجودية والأمور
 العدمية وبين الصوم و غير الصوم. بنابراین منظور از «
 التقصد إليه» در عبارت صاحب عروة معلوم شد به اینکه قصد در
 صوم یعنی «لو إلتفت لأمسك و لو قدر لأمسك». بحث
 بعدی که در کلام صاحب عروة آمده این است «مع القربة» می
 باشد یعنی در صوم قصد قربت لازم است چون صوم از عبادات است
 و درلزم قصد قربت در عبادات هم شکی نیست، یعنی باید برای

سوم این است « والإخلاص كسائر العبادات » : که مشخص است یعنی اگر صوم همراه با ریا باشد صحیح نیست مثل سائر عبادات. (اشکال وپاسخ استاد) اتفاقاً فرمایش شما مؤید حرف ماست ، اساس اسلام بر امر توسلی بنا نشده بلکه اساس اسلام بر امر عبادت بنا شده ولی عباداتی که عبادیت آنها قبلاً ثابت شده و این روایات در مقام بیان اهمیت آنها واینکه آنها اساس وپایه اسلام هستند می باشند. صاحب عروة در ادامه می فرمایند « ولايجب الإخطار بل يكفي الداعي »، نکته دیگر این است که در نیت قصد و قصد قربت لازم است اما اخطار یعنی خطور دادن از ذهن و گذراندن نیت از ذهن لازم نیست چون آن چیزی که لازم است انگیزه می باشد یعنی انگیزه وداعی انسان باید خداوند متعال باشد به طوری که اگر از او بیرسند که چه چیزی بجا می آوری و برای چه کسی بجا می آوری؟ بگوید برای خداوند متعال ، همین کافی است و دیگر خطور در ذهن لازم نیست. صاحب عروة در ادامه می فرمایند: « ويعتبر فيما عدا شهر رمضان حتى الواجب المعين أيضاً القصد إلى نوعه من الكفارة أو القضاء أو النذر مطلقاً كان أو مقيداً بزمان معين ، من غير فرق بين الصوم الواجب والمندوب أيضاً يعتبر تعيين نوعه من كونه صوم أيام البيض مثلاً ، أو غيرها من الأيام المخصوصة » صاحب عروة می فرمایند که علاوه بر قصد اصل و ماهیت صوم و قصد قربت ، تعیین نوع صوم هم لازم می باشد چون صوم انواعی دارد، گاهی صوم کفاره است و گاهی صوم نذر است و گاهی صوم آدا و گاهی صوم قضا می باشد، که در این جاها علاوه بر اینکه قصد صوم و قصد قربت کرده باید همچنین نوع صوم را نیز قصد کند و معین کند که مثلاً این صومی که می خواهم بگیرم صوم کفاره است یا صوم قضا و یا آدا است و یا اینکه صوم نذر می باشد، صاحب عروة می فرمایند که حتی در صوم مندوب هم تعیین نوع صوم معتبر و لازم می باشد مثلاً اگر می خواهد در ایام البيض یا در روز عید غدیر و یا عید مبعث که روزه ثواب دارد روزه بگیرد باید قصد تعیین نوع روزه را در هر کدام

خداوند انجام بگیرد و به حساب او گذاشته شود و انتساب به خداوند داشته باشد، دلیل قصد قربت هم ارتکاز متشرعه و مسلمانان می باشد یعنی ارتکاز آنان حاکی از این است که قصد قربت لازم است و این مطلب در نزد شرع معتبر بوده. آیت الله خوئی در مسند العروة درباره اعتبار نیت یک مطلبی را ذکر کرده اند و فرموده اند که شکی نیست که صوم از عبادات است و در آن قصد قربت و اخلاص لازم است و دلیل اعتبار قصد قربت علاوه بر ارتکاز متشرعه و مسلمانان (که دلیل ما هم همین بود) یک سری نصوص و روایاتی است که داریم مثل « بنی الاسلام علی الخمس الصلوة والزکوة والصوم والحج والولاية » که این روایت اولین خبر از

جلد اول وسائل می باشد که از ابی جعفر (علیه السلام) نقل شده که این پنج چیز را در آنجا ذکر کرده ، منتهی در خبر دوم زراره می پرسد که : « قلت فأی من ذلك أفضل ؟ قال الولاية لأنها دلیل علیهن و مفتاحهن » خلاصه آقای خوئی از این قبیل روایات ، اعتبار قربت را استفاده کرده اند و فرموده اند چیزی که اسلام بر آن بنا شده و اساس اسلام است باید جزء عبادات باشد و قصد قربت در آن معتبر باشد مخصوصاً که اینها با ولایت مقارن هستند و چیزی که پایه و اساس اسلام است مثل ولایة باید از عبادات باشد و قصد قربت در آن معتبر باشد. به نظر بنده اعتبار قصد قربت از این روایات استفاده نمی شود چون بعد از آنکه قصد قربت در آنها مسلم شده است سپس در روایت می گوید که آنها پایه اسلام هستند و در واقع این روایت در مقام بیان اهمیت این پنج چیز می باشد یعنی آنها به قدری اهمیت دارند که پایه و اساس اسلام می باشند ، و در دلیل دیگری ثابت شده که آنها از عبادات هستند و ما عبادت بودن آنها را از این روایات نمی فهمیم. بنابراین بحث ما در صغری و عبادت بودن است و این روایات می خواهند بگویند بعد از اینکه اینها جزء عبادات هستند به قدری اهمیت دارند که پایه و اساس اسلام شمرده شده اند، پس به نظر بنده برای مانحن فیه استدلال به این روایات درست نیست. تا به حال دو مطلب از عبارت صاحب عروة معلو شد اول « يجب فی الصوم القصد إليه » دوم « مع القرية » و مطلب

ان شخص هم گرفت و بعداً معلوم شد که ان روز ایام البیض بوده و یا مثلاً ۲۷ رجب بوده و یا روز عید غدیر... بوده صاحب عروة می فرمایند که در اینجاها باید در همان زمان مشخص و با قصد روزه همان ایام روزه بگیرد مثلاً در ایام البیض با قصد روزه ایام البیض روزه بگیرد تا عنوان روزه ایام البیض محقق شود فلذا اگر به این قصد روزه نگرفت چه از روی جهل و چه اینکه مثلاً عوام بود و متوجه نبود، روزه ایام البیض و یا ۲۷ رجب و یا عید غدیر... محسوب نمی شود و ثواب هم به او نمی دهند، بر خلاف نظر صاحب عروة در حاشیه عروة اعلام فراوانی از جمله بنده حاشیه دارم که اگر شخصی روزه گرفت و روزه اش منطبق با هر کدام از این ایام خاص شد کافی است چون ما می خواهیم آنچه که آمر در نظر گرفته با آنچه که مأمور انجام داده با هم منطبق باشند که در اینجاها منطبق شده و همین انطباق قهری کافی است تا اینکه ثواب آن روزهای خاص را داشته باشد و ما هم غیر از این را نمی خواهیم یعنی برای ما فقط انطباق ما آمر به الأمر با ما اُتی به المأمور کافی است بنابراین در اینجا این اشکال به کلام صاحب عروة وارد است...

والحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد وآله الطاهیرین

از آنها بکند. صاحب عروة در ادامه بحثشان می فرمایند: « فلا یجزی القصد إلى الصوم مع القرية من دون تعیین النوع»: یعنی اگر قصد صوم بکند و قصد قربت هم بکند ولی نوع صوم را معین نکند کافی نمی باشد، « من غیر فرق بین ما إذا كان ما فی ذمته متعدداً أو متعدداً» حتی در صورت اتحاد هم فقط یک روز روزه برگردنش است آن هم روزه نذر معین می باشد، مثلاً اگر روز جمعه بدون قصد روزه بگیرد درست نیست بلکه باید نیت روزه ای که نذر معین است را بکند. در این جا بحث مفصلی صورت گرفته و محشین هم اکثراً حاشیه دارند، مطلب بر می گردد به اینکه ما در اینجا دو جور تعیین داریم؛ یکی اینکه تعیین از جهت زمان نیست که در اینجاها باید قصد تعیین کند یعنی باید در جاهایی که به نوع بر می گردد و نوع هم بین انواعی و اصنافی متساوی می باشد در اینجاها تعیین کننده قصد است و روزه قصد تعیین پیدا نمی کند. پس در خیلی از جاها قصد تعیین کننده است مثلاً فرض کنید کسی وارد این مجلس شد و شما قیام کردید، این قیام به قصد تعظیم می شود تعظیم و إلا اگر قیام کردید تا اینکه مثلاً کتاب خودتان را از آن طرف بردارید تعظیم به حساب نمی آید، مثل روزه نذری و روزه قضا و کفاره که چون صورت عمل واحد است فقط با قصد، تعیین پیدا می کند، پس کسی که مثلاً می خواهد صوم کفاره بگیرد « صیام شهرین متتابعین» باید نیت کند و قصد تعیین کند چون بدون آن صوم کفاره محقق نمی شود و یا مثلاً در روزه نذری و یا روزه ادا یا روزه قضا و هکذا که در اینجاها زمان صلاحیت هر دو را دارد، بنابراین در جایی که نوع باشد و تعیین نوع به قصد باشد شکی وجود ندارد که باید قصد نوع کند و کسی هم خلافی ندارد، اما اگر تعیین نوع نیست بلکه مربوط به زمان است در اینجاها لازم است که آنچه که مکلف اتیان می کند با آنچه که آمر خواسته با هم منطبق باشند، به عبارت دیگر: یعتبر فی الإمتثال أن یکون ما اُتی به المأمور با ما آمر به الأمر با همدیگر مطابق باشند. مثالی عرض می کنم تا کلام صاحب عروة مشخص بشود، فرض کنید مثلاً یکی از علماء به شخص عامی گفت که شما فردا را روزه بگیر چون ثواب دارد،